

Death as the Open Face of Being: An Analytical Examination of Heidegger's Theory of Being and Death

Neda Rahbar . Ramazan Mahdavi Azad-Boni . Mahmoud Dayani

PhD in Contemporary Philosophy, Visiting Professor, Department of Educational Sciences, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (n.rahbar.b@gmail.com) 0000-0003-2479-6544

Professor of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (mahdavi@umz.ac.ir) 0000-0002-6422-6418

Assistant Professor of Philosophy of Religion, Faculty of Theology, University of Mazandaran, Babolsar, Iran. (mahmooddayyani@yahoo.com) 0000-0003-0054-6508

Abstract

One of Heidegger's central questions in *Being and Time*, which constitutes a turning point in his philosophical reflections, concerns the nature of Being. In his critique of the Western philosophical tradition for its forgetfulness of Being, Heidegger seeks to elucidate the nature of Being through the existential structures of Dasein. Among the fundamental constituents of Dasein, which determine the horizon of its ontological possibilities, is death. Dasein encounters death not merely through the death of the Other, but as its ownmost possibility. It is in the presence of death and nothingness that Being becomes a renewed possibility for reflection. Heidegger's concern is not to conceive death merely as an event that culminates in biological cessation and the elimination of Dasein's possibilities; rather, the fundamental question is how death is already present within Dasein's Being. As Dasein continually projects itself toward the future and understands itself through projection, death is already present within its existence. The present study seeks to bring to light Heidegger's conception of death as a phenomenon already present in Dasein's existence and constitutive of its mode of Being. It argues that attending to nothingness and death is indispensable to an adequate understanding of Being and life.

Keywords: Heidegger; Existential-Ontological Structure of Death; Dasein; Life

مرگ چهره گشوده هستی

نگرشی تحلیلی بر نظریه هایدگر در باب مفهوم هستی و مرگ

ندا راه بار . رمضان مهدوی آزادبنی. محمود دیانی

دکتری فلسفه معاصر غرب (نویسنده مسئول). استاد مدعو گروه علوم تربیتی دانشگاه مازندران . بابلسر . ایران n.rahbar.b@gmail.com

استاد فلسفه و کلام اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه مازندران . بابلسر . ایران mahdavi@umz.ac.ir

استادیار فلسفه دین دانشکده الهیات دانشگاه مازندران . بابلسر . ایران mahmooddayyani@yahoo.com

چکیده

یکی از پرسش‌های مهم هایدگر در هستی و زمان که نقطه عطف تأملات فلسفی اوست، فهم ماهیت هستی است. هایدگر در نقد به سنت فلسفی غرب مبنی بر فراموشی هستی، چستی ماهیت هستی را در فهم مولفه‌های اگزیستانسیالیستی دازاین جستجو می‌کند و یکی از مولفه‌های مهم دازاین که دلالت بر تعین سایر امکان‌های هستی شناسانه وی دارد، مرگ است. دازاین مرگ را نه صرفاً در مرگ دیگری، که امکان نهایی خود می‌داند. در حضور مرگ و نیستی است که هستی به امکانی تازه برای بازاندیشی تبدیل می‌شود. دلمشغولی هایدگر تلقی از مرگ به عنوان رویدادی نیست که منجر به فوت و حذف امکان‌های دازاین شود، بلکه پرسش این است که چگونه مرگ در هستی دازاین حاضر است. دازاینی که مدام طرح افکنی کرده و خود را رو به سوی آینده تصور می‌کند، مرگ در وی حضور دارد. نوشتار پیش رو سعی بر آن دارد تا تلقی هایدگر از مرگ را همچون امری حاضر که در زیستن دازاین نقش آفرینی کرده به منصفه ظهور کشانده و تصریح می‌کند، که لزوم توجه به نیستی و مرگ لازمه توجه به هستی و زندگی است.

واژگان کلیدی: هایدگر، ساختار اگزیستانسیال – هستی شناختی مرگ، دازاین، زندگی

در میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست، هایدگر به وجهی محسوس تر از سایر فلاسفه هم عصر خویش به مفهوم هستی در ارتباط با نیستی می اندیشد. او با این وجود که تمام اهتمام خود را صرف یافتن پرسش از معنای هستی می کند، اما برای یافتن پاسخ به نیستی و مرگ باز می گردد. در اندیشه هایدگر دازاین^۱ موجودی است فراخوانده شده به سوی خود که به جهان تعلق دارد و در مواجهه هستی شناسانه با آن بسر می برد. فهم و تفسیر او از خود و جهان به نحوه فهم او از هستی بستگی دارد. دازاین در هستی رو به سوی مرگ به سمت تحقق امکان های خویش گام نهاده و در عین حال مرگ و نیستی نیز در او هضم می شود. هستی نشأت گرفته از نیستی و نیستی به هستی دازاین وابسته است. وجود حاضر با ترس آگاهی و دلهره از حضور نیستی، در خود به موجودیت خود می اندیشد و زیستن خویش را در مسیر مرگ تجسم می کند. به زعم هایدگر، درک چیستی هستی به درک مفهوم نیستی وابسته است و ماهیت هستی در مواجهه با نیستی به ظهور می رسد. نگارش حاضر می کوشد تا نشان دهد توجه به هستی در اندیشه هایدگر به ارتباط و پیوستگی آن با مرگ بستگی داشته و تاکید می کند، تلقی هایدگر از مرگ، وجه منفی، تاریک و جدا از زندگی نیست، بلکه مرگ دستاورد تازه ای از امکانهای پنهان دازاین را به صورتی انضمامی عیان ساخته، به نحوی که در تعیین همین امکان های پنهان وی است که مرگ عیان می شود.

اهمیت و ضرورت

مسئله هستی^۲ موضوعی است که به طور عام در سنت فلسفی غرب و به طور خاص در اندیشه هایدگر بسیار مورد توجه و تعمق قرار گرفته است. از جنبه دیگر مرگ نیز از مهمترین مسائلی است که انسان در مقاطع زمانی و مکانی خاص خود و در طول ادوار تاریخ به آن اندیشیده است و به نوعی آن را رقیب زندگی می داند. هایدگر در طرح پرسش از هستی با نگاهی متفاوت از مفهوم مرگ استمداد می گیرد و مرگ را کلید فهم فلسفه ورزی خود قرار می دهد. در این نوشتار تاکید بر

^۱ Dasien

^۲ Problem of Being

ضرورت مرگ اندیشی در راستای درک مفهوم هستی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت به نحوی که حضور مرگ دلالت بر حضور هستی است.

۱. هایدگر و مساله پرسش از هستی

۱-۱. دازاین

یکی از مسائل بسیار مهمی که انگیزه اصلی هایدگر برای پرسش از معنای هستی است، مسئله بحران انسان مدرن است که با سیر فکری دکارت از دوران مدرن تا معاصر استمرار یافته است. توجه به سوژه - ابژه و ارتباط این دو با هم شرایط را به گونه ای فراهم آورده است که اساس انسان تنها در سوژکتیو^۱ بودن او نمایان می شود. هایدگر با نقد بر سنت فلسفی غرب از یونان تا دوره معاصر که با طرح ارتقا سوژه و فراموشی هستی همراه بوده است، معتقد است پیشرفت تکنولوژی و علم زدگی جوامع منجر به بی خانمانی و بی هویتی بشر شده است و انسان به معنای عمیق کلمه هستی خود را به فراموشی سپرده است. وی در صدد یافتن راه حلی برای رفع این معضل است و به همین طریق مسئله هستی و پرسش از آن را دوباره مطرح می کند. هایدگر ذات انسان را پیش از آگاهی جهانمند^۲ تلقی کرده و نوع خاصی از بودن اصیل^۳ را که دازاین^۴ نامیده می شود بر وی

¹ Subjective

سوژه یا سوژکتیو مفهومی است که در سنت فلسفی مدرن با اندیشه های دکارت، کانت و بعدها هگل تداوم عمیقی بر چهره فلسفی مدرن در حوزه شناخت شناسی بخشید. سوژه که در فلسفه یونان ذهن و ابژه عین نامیده می شد در تلقی دکارت به فاعل شناسا یا امر اندیشنده تغییر یافت سوژه ای که در نسبت با ابژه خود را بازآفرینی کرده و به شکلی خودبنیاد و مسلط همه چیز را تحت انقیاد خود درمی آورد. یکی از تفاوت های مهم تلقی مدرن از سوژه در رابطه با نگاه هایدگر به نگاه هستی شناسانه وی باز می گردد. در نگاه دکارت و .. سوژه امری خود بسنده و اندیشنده است و جز انحصار ابژه و به انقیاد درآوردن آن تحت سیطره خویش کاری از پیش نمی برد در حالی که انسان در اندیشه هایدگر سوژه نیست موجودی که دازاین نام دارد و پیش از اندیشیدن در جهان حاضر بوده و درگیر با آن است. دازاین صرف نظر از اندیشه، امکان های بسیاری را طرح افکنی می کند و به سوی امکان های خود پیش می رود و درواقع دازاین محل تقرر هستی است.

² Worldhood / worldliness

³ Genuine

⁴ da در زبان آلمانی به معنای آن جا یا این جا است که هایدگر آن را پیش از کلمه sein به معنای هستی قرار می دهد. Dasein یعنی آن جا-هستی، توصیفی برای انسان اصیل که محل تقرر و تعین هستی است. برای مطالعه بیشتر در باب مفهوم دازاین رجوع کنید به:

تحمیل می‌کند. دازاین نحوه خاصی از بودن است که به موجود بشری تعلق می‌گیرد. هستنده ای که به گونه ای آشکار متمایز از سایر هستندگان است. دازاین پیش از سوژه بودن در – جهان – بودن^۱ را تجربه کرده و هم هستی خویش را دارد. یکی از مهمترین مشخصه های دازاین اندیشه به خویش و پرسش از ماهیت هستی است که وی را از سایر عناصر طبیعت متمایز می‌کند. هایدگر در هستی و زمان می‌گوید: «دازاین هستنده ای است که صرفاً در زمره هستندگان دیگر در نمی‌آید بلکه وجه تمایزش از حیث اونتیکی این است که در هستن اش هم خود این هستن را دارد.» (هایدگر، ۱۳۹۸، ص. ۱۷). یعنی به هستی خود می‌اندیشد و به نحوی آشکار این هستی نزد وی گشوده است.

Da در زبان آلمانی به معنای آن – جا و sein به معنای بودن ترجمه می‌شود و Dasein دازاین شکلی از بودن است که محل و قرارگاه تعیین هستی است. دازاین خود را بر پایه اگزیستانس اش ex-sists می‌فهمد یعنی خود را براساس امکان های گشوده در مقابل اش درک می‌کند چه امکان هایی که خود برگزیده باشد یا بر وی سپرده شده باشد. سایر هستندگان اگزیستانس ندارند صرفاً دازاین امکان‌های بسیار طرح افکنی می‌کند و مدام از خود بیرون می‌جهد (قائم بر خود) بیرون ایستادن از خود به معنای گشودگی امکان‌های بسیار در برابر خود است. وی مادام گشوده رو به سوی جهان است (مک کواری، ۱۳۹۶، صص. ۳۴-۳۶). ماهیت دازاین ایستا نیست بلکه مادام در حال شکل گرفتن است دازاین تا تحقق بخشیدن به امکان‌هایش و تا مادامی که هست خود را می‌سازد.

هایدگر ماهیت وجود را در اندیشیدن دازاین به هستی در ارتباط با نیستی تفسیر می‌کند. دازاین سکونت یافته در جهان که می‌داند پیش از این نبوده و در نهایت هم نخواهد ماند، به این موضوع فکر می‌کند که نحوه بودن من در جهان چگونه است، معنای هستی چیست. به باور هایدگر، پاسخ این پرسش ها تنها با حضور دازاین در جهان امکان پذیر است. به نظر می‌رسد هایدگر مرگ اندیشی را در تقابل با اندیشیدن آگاهانه از بودن و هستی قرار می‌دهد، در حالی که نه در تقابل که مفهوم نیستی با درک چستی هستی امکان پذیر می‌شود. به زعم هایدگر فهم معنای صحیح از هستی به درک صحیح از مرگ

¹ Being – in – the – world

بستگی دارد. او دریافت هستی را از آن دازاین می داند. دازاین اگزیستانس^۱ دارد. از خود برون ایستاست. قیام ظهوری دارد به معنایی دیگر مدام طرح افکنی کرده و ترسیمی از آینده پیش رو را متصور می شود که مرگ جزئی جدایی ناپذیر از آن است. در اندیشه هایدگر مرگ امری پیشینی در هستی دازاین یا پیشا - هستی شناسانه است که وی آن دریافت را هستی شناسی بنیادین می نامد (Ree. 2007.p.22). دازاین در هستی ناتمام خود مرگ را به مثابه امری زنده و پنهان در می یابد. وی موجودی افتاده به جهان فراپیش خود است، برون ایستا است و پیشاپیش خود آینده ای ناتمام را تصور می کند که با مرگ به پایان می رسد. دازاین می میرد و در هستی رو به مرگ تکوین می یابد. این موضوع که دازاین روزی خواهد مرد واقعیتی آگاهانه در نظر هایدگر است و دازاین با دانستن این موضوع امکان تعین زیستن اصیل را در خود فراهم می سازد نه همچون دازاینی نااصیل^۲ که تنها دلمشغول امور روزمره زندگی است که اصالت به معنای موجودی آگاه و متفکر که زندگی در حضور مرگ را رویداد واقع زندگی خویش می داند، مفروض می گیرد. هایدگر در رابطه با سنت های فکری پیش از خود که از دوران مدرن آغاز شده و سوژه را مبنا قرار می دهد انسانیت انسان را دورافتاده از حقیقت می داند. انسان هستی مند و صاحب ادراک، بودن خود را تجربه می کند بودن در حضور مرگ. به عبارتی دیگر هستی شناسی بنیادین را بر تهاجم معرفت شناسی فیلسوفان مدرن مقدم قرار می دهد.

اهمیت اندیشه به مرگ و آگاهی از حضور نیستی نه تنها در ساحت فکری هایدگر که از زمان باستان تا کنون اذهان بشر را به خود مشغول داشته است. در دوره معاصر علاوه بر هایدگر در اندیشه فیلسوفان اگزیستانسیالیستی چون یاسپرس، نیچه و سارتر هم برجستگی این موضوع نمایان است. نیچه از جمله فیلسوفان زندگی است که معتقد است انسان با درک مفهوم لحظه و حال می بایست از امکان بودن، حداکثر بهره را ببرد. او با توجه عمیق به زندگی مرگ را امری صد در صد ویژه انسان دانسته و در مقابل هستی او قرار می دهد. به باور نیچه مرگ امری غافلگیر کننده در زندگی هرروزه انسان نیست بلکه امکان بودن انسان در مرگ اش قابل رویت است. به نظر نیچه مفهوم مرگ و نیستی در یگدیگر تنیده و ادغام شده اند و انسان

¹ Existence

² Not genuine

با آگاهی از مرگ زندگی می کند. توجه به هستی با تاکید بر حضور مرگ به صورتی دیگر در افکار اگزیستانسیالیستی یاسپرس عیان می شود. به نظر یاسپرس مرگ جزئی وابسته به انسان و زیستن وی تلقی می شود که همواره در طول زندگی با او است و مرگ اگزیستانسیالیستی مرگی است که با بودن در هستی دازاین منجر به ظهور پدیدارها و کشف حقیقت هستی است (بلاکهام ۱۳۸۱. ص. ۹۱). مواجهه با مفهوم مرگ در اندیشه سارتر برابر مواجهه با حذف امکان های دازاین است. سارتر برخلاف هایدگر که هستی و مرگ را قراین هم می داند، مرگ را حذف امکان های دازاین دانسته و اندیشیدن به آن را اندیشه به جهان بیرون از طبیعت می داند که توجه به آن جهان توان رسیدن به اهداف این جهانی را از او سلب می کند. از مباحث مطروحه پیدا است که توجه به مرگ و اندیشیدن به آن هم با رویکرد سلبی و هم ایجابی در افکار فیلسوفان و اندیشمندان معاصر و خصوصاً اگزیستانسیالیست بسیار موثر واقع شده است که هایدگر را می توان از مراجع فیلسوفان اگزیستانسیالیست دانست که با روش پدیدارشناسی به شکل بدیع و تازه به مساله هستی و درک آگاهانه از آن در ارتباط با مرگ و نیستی توجه داشته است.

۲. تفسیر پدیدارشناسانه هایدگر از مرگ

پدیدارشناسی^۱ یا فنومنولوژی حوزه ای در معرفت شناسی است که به صورت تاریخی می توان در گفته های لامبرت ، معرفت شناسی دکارت ، مباحث علوم مابعدالطبیعه کانت و پدیدارشناسی روح هگل یافت اما به شکل یک روش جامع فکری با هوسرل به سنت فلسفی غرب معرفی شد. نگرش های سوپراکتیویستی تا قبل از قرن نوزدهم بیشترین کارکرد را در حوزه شناخت به خود اختصاص داده بود و آگاهی سوژه محورانه نقطه کانونی تفکر فیلسوفان معاصر قلمداد می شد به نحوی که تلقی آن ها از انسان موجودی است جدا افتاده از جهان که خود سوژه ای خودبسنده و خودبنیاد است و ساختار جهان را براساس معیارهای ذهنی خود صورتبندی می کند. اما تلقی هوسرل از آگاهی به معنای انقطاع از جهان نیست بلکه به صورت آگاهی از چیزی است که این نگرش پیوند او را با زیست جهان شکل می دهد. به تعبیر هوسرل بدون زیست جهان درکل

^۱ Phenomenology

تحلیل پدیدارشناختی ماهیتی گنگ و مبهم پیدا می کند. اساساً تجربه زیسته انسان در جهان و مواجهه با اشیا است که عیان کننده شناخت و آگاهی است (بل. ۱۳۷۶. ص ۳۹۵). انسان زمانی که تجربه زیستن در جهان پیدا می کند، به جهان تعلق داشته و بودن- در - جهان را آغازین گام در فرایند فهم جهان می داند. تجربه زیسته انسان آنگونه که او را در ارتباط با پدیدارها قرار دهد، بنیاد دانش عینی محسوب می شود (هوسرل. ۱۳۸۸. صص. ۲۲۶-۱۰۹) رهیافت فکری و فلسفی هوسرل و هایدگر در خود پدیدارشناسی است که هایدگر آن را از هوسرل به عاریت گرفته است. اما آغاز جدایی هایدگر از هوسرل زمانی بود که هایدگر از طریق پدیدارشناسی نحوه تکوین پدیده ها و دسترسی به آن ها را به نحوی انتولوژیکی بررسی می کند (Heidegger. 1976 p. 34)

تلقی هایدگر از پدیدارشناسی به مثابه روشی که فراهم آورنده امکان رویارویی دازاین با پدیدار است، معنای بازگشت به چیزی را دارد که انسان قبلاً از آن آگاه بوده است (Ibid. 52). وی در سراسر عمر خود از منتقدان جدی سنت فلسفی غرب و جوامع معاصر است که با افزایش ابزارهای تکنیکی و تکنولوژی دچار بحران بی هویتی شده اند. پدیده شناسی هایدگر پدیده شناسی واقع گرایانه با انتولوژیکی است یعنی رویکردی تازه به ساختار هستی شناسانه دازاین در مواجهه و درگیری مدام وی با جهان که مب تواند گشاینده افق میهم هستی باشد. شباهت اندیشه های هوسرل و هایدگر در خود پدیده شناسی و ارتباط انسان با جهان است. مهمترین تفاوت این دو فیلسوف در رهیافت فکری آنها است به گونه ای که هوسرل با رویکرد معرفت شناختی و هایدگر با رویکرد هستی شناختی به نحوه حضور دازاین در هستی و فهم او از هستی خود و پیوند با دیگران توجه می کنند. نقطه افتراق بعدی که دستاورد هوسرل محسوب می شود، ذات آگاهی است که استعلایی و ناظر بر پدیدار است و انسان که مرجع ادراک بوده در زیست جهان خویش بسر برده و سایر پدیدارها در جهت تمایلات اوست که ظهور پیدا می کند. افق فکری هایدگر افق تازه ای است که از آگاهی فراتر رفته و جهانمندی و حضور دازاین را اصل قرار می دهد. هایدگر حقیقت دازاین را در طرح پرسش خود از وجود می داند و نحوه در جهان بودن وی را اصل موضوع قرار می دهد. در تفسیر پدیدارشناسانه هایدگر، دازاین معطوف به ساحتی است که با پدیدار آنگونه که هست ارتباط برقرار

می‌کند. دازاین درگیر با جهان است و در مناسبات با ابزارها و اشیا است که زمینه گشودگی فهم هستی در وی ایجاد می‌شود. حضور دازاین به معنای فهم هستی مرتبط است و به واقع همین حضور دازاین منجر به ظهور اثره‌ها می‌شود. بودن دازاین در جهان به صورت حضوری واقع و اگزیستانسیال، ذات وی را با ذات جهان به هم گره می‌زند و این اثره‌ها هستند که در مواجهه با دازاین عیان می‌شوند (Ibid. 140).

مسئله مهمی که شالوده فکری هایدگر است مسئله هستی است. پرسش از ماهیت هستی که سال‌ها بدون پاسخ مانده بود. هایدگر پاسخ این پرسش را در تعین دازاین « هستی – آنجا »¹ جستجو می‌کند. به تعبیر او تنها دازاین می‌تواند آوای هستی را بشنود. در پدیدارشناسی هایدگر مسئله دازاینی است که قیام ظهوری داشته و خود را باخبر از موجودی میرا که روزی خواهد مرد، می‌داند. موجودی پرتاب شده در جهان، فرایش خود خوانده شده که می‌تواند اقامت گاه اختصاصی خود را دریابد. تحلیل مرگ در اندیشه هایدگر به تحلیل او از مفهوم هستی و دازاین و ارتباط این دو مقوله با مرگ به هم مرتبط است. هایدگر در تعریف هستی آن را آن چیزی که هست تاویل می‌کند. مساله هستی مساله ای است که تنها در دازاین به تجربه قابل درک است. شناخت مفهوم هستی نه به معنای باخبری از یک راز فلسفی که شناخت این مفهوم در نسبت بسیار عمیق با مرگ قابل درک است. هستی و مرگ دو مقوله ای که بدون یکی دیگری را نمی‌توان تفسیر کرد. مرگ نه فقط به معنای مرگ دیگری که ظهور دازاین، تولد و ظهور مرگ را پدید آورنده است.

تفسیر هستی شناسانه هایدگر از مرگ در نیستی و ارتباط آن با هستی ظهور پیدا می‌کند. انسان از زمان به دنیا آمدنش در هستی خود، حامل مرگ است. نیستی پنهان که به بودن و حضور انسان در جهان وابسته است. هایدگر نخستین ویژگی دازاین را در-جهان- بودن تصور می‌کند که بدون حضور او در جهان، مرگ هم حضور نخواهد داشت. بودن-در-جهان یعنی بودن در حضور مرگ. دازاین صاحب هستی است که به آن می‌اندیشد و در da ی اصیل خود می‌تواند تمامیت هستی خود را درک کند. او به مرگ می‌اندیشد و می‌داند گریزی از آن نخواهد بود. دازاین اگزیستانس دارد و در ساختار اگزیستانسیال

¹ Being – there

خود و در کارکرد هرروزه خویش ترسیمی از افق آینده را صورتبندی می‌کند که در ناتمامی این ترسیم مرگ خود را بازسازی می‌کند. توجه به هستی و حرکت به سوی امکان‌های وجودی دازاین وی را به سوی هستی - به - سوی - مرگ رهسپار می‌کند.

از نظر هایدگر برای شناخت ماهیت هستی می‌بایست به نیستی و مرگ اندیشید. نیستی جریانی پوبا در هستی است و با آن گره خورده است. جریانی واپس‌گرا که دازاین همواره در طرح افکنی خود به آن می‌اندیشد و نمی‌تواند خود را جدای از این تجربه تلقی کند. او به سمت رادیکال‌ترین امکان ناتمام خود در حرکت است. فهم اگزیستانسیال از مرگ یعنی برای دازاین مرگ امکانی اگزیستانسیال، مولفه وجودی وی و جنبه‌ای ممکن از هستی او است (احمدی ۱۳۸۱، ص ۴۹۳). دازاین در فهم دریافت امکانات خویش به ناتمامی خود پی می‌برد و نمی‌تواند تصویری کامل از افق آینده خود عیان سازد. وی همواره طرح‌هایش ناتمام می‌ماند از این رو به مرگ خویش واقف است و در جهان بودنی توأم با مرگ یا هستی رو به سوی مرگ^۱ را تجربه می‌کند (احمدی ۱۳۷۳، صص ۸۲، ۸۳). به همین خاطر هایدگر مفهوم اضطراب^۲ را در هستی و زمان مهم تلقی می‌کند و ترس و دلهره^۳ را حالتی از هستی دازاین و زیربنای مفهوم نیستی می‌داند. دازاین از اینکه به ناتمامی خود باور دارد و طرح‌های خویش را ناتمام می‌گذارد، مضطرب است. دغدغه اندیشیدن به مرگ در طول دوران حیات دازاین با وی همراه است، امکانی اصیل که دوشادوش وی تصور می‌شود. امکانی که هیچ‌کس نمی‌تواند به جای او تجربه کند.

دازاین به مرگ همچون امکانی انضمامی در خود می‌اندیشد. دازاین مرگ آگاه است و پیش‌بینی رویدادی واقع که در آینده روزی محقق خواهد شد را در زیستن خویش محقق ساخته و این امکان مطلق را که خاص خود او است در وی شکل می‌گیرد. امکانی که هایدگر تا زمان وقوع آن دازاین را در نه - هنوز^۴ فرض می‌گیرد در نه - هنوزی که نه - دیگر گذشته را با خود به همراه دارد. مرگ شیوه‌ای از بودن دازاین است. هایدگر در تحلیل اگزیستانسیال خود از دازاین نخستین ویژگی

¹ Being towards death

² Anxiety

³ Dread / horror

⁴ Not - yet

وی را به این مسئله اختصاص داده است که دازاین در جهان واقعی زندگی کرده و جهانمند است. وی زندگی را در اختیار داشته و مدام طرح افکنی می کند. از نظر هایدگر دازاین به وجود می اندیشد به بودن خود که در جهان زنده است. تا مدام که مرگ به سراغش می آید. مرگ نه وقوع رخدادی در آینده که امکانی همیشگی و حاضر در دازاین است. امکانی که بر امکانات دیگر فرمان می راند (بلاکهام. ۱۳۹۱. ص. ۱۴۷)

جهانمند بودن دازاین این اعتبار را به او می دهد که زیست جهان یا به گفتار هایدگر هستی را تجربه کرده و نسبتی تودستی^۱ با اشیا برقرار کند. تاکید هایدگر به تودستی بودن پدیدار یا ابژه ها تاکید دازاین به بودن در جهان است. دازاینی که صاحب هستی است و با خود عدم و نیستی را به همراه دارد نوعی هستی به سوی مرگ که با حضور در ناتمامی دازاین در نهایت به تمامیت می رسد تمامیتی که منجر به فقدان da می شود (هایدگر. ۱۳۸۸. ص. ۵۳). انسان در جهان زندگی می کند و صاحب امکاناتی است که به بهبود زندگی اش می افزاید. مفهوم ناتمامی که در فرایند رو به سوی مرگ قابل درک شده و معنای اصیل دازاین در مرگ تعین می یابد به دیگر سخن، دازاین در هستی هرروزه اش مدام در مرگ بسر می برد و در ناتمامی خود بودن خویش را اعلام می دارد. تلقی هایدگر از مرگ به معنای امکان مطلقا منفی آن نیست بلکه امکانی اصیل در زندگی عینی ما است (پاتیسون. ۲۰۱۰. ص. ۱۰). امکانی است که در کاملترین وجه خود در دازاین حاضر بوده و اجتناب ناپذیر و ذاتی زندگی است (آگامبن. ۱۳۹۱. ص. ۱۰). رویدادی که به جهانمندی دازاین معنای واقع می دهد، به معنای نوعی فهم هستی و بودن در ساحت مرگ است که در تمامی لحظات حاضر است. آدمی با درک آن به بودن و هستی خویش هویت می بخشد. مردن از نظر هایدگر صرفا فوت شدن نیست. هستی رو به سوی مرگ است که در دازاین اصیل و نااصیل حاضر است. در این جهت مرگ به مثابه امری تعین ناپذیر در زندگی هرروزه دازاین نقش ایفا می کند. دازاین فوت کردن خویش را بازسازی کرده و تنها در این مسیر مرگ به مثابه یک امکان انضمامی درمی آید (Adkins 2004, p. 34). مفهوم هستی رو به سوی مرگ را هایدگر تنها به انسان نسبت می دهد. انسان اصیل انسانی است که به تناسب هستی و بودنش به مرگ می

¹ Readiness – to – hand

اندیشد و مرگ آگاه است از این رو که می داند که روزی خواهد مرد برخلاف حیوان که محروم از این توانایی است^۱. وی با پیش بینی از وقوع این رخداد است که به امکان های خود متمایل است. هایدگر با تأثر از نیچه مرگ را امری به واقع از آن انسان دانسته و وی را آگاه به این موضوع می داند، آگاهی از مرگ به مثابه شالوده بنیادینی که اساس هستی شناسی دازاین و جهانمندی وی را بنیان می نهد. به باور نیچه مرگ امری زنده در هستی ما است که انسان با آگاهی از آن زندگی می کند. از نظر هایدگر هم اوج درک تجربه و دریافت زندگی در مرگ آگاهی دازاین است. هایدگر اذعان می دارد که دازاین با آگاهی از مرگ به تصاحب زندگی می اندیشد و به فردیت خود معنا می دهد همانگونه که مرگ را امکانی وابسته به دازاین و تجربه فردی هر کس می داند که به وقتش تجربه می کند. معرفت به مرگ نیز اوج تعین زندگی دازاین تداعی می شود. مرگ به مثابه امکان امری حاضر در زندگی انسان است. به زعم هایدگر انسان موجودی برای مرگ است (کوروز ۱۳۷۹، ص. ۲۰۸). در نیستی است که تحقق هستی و بودن در جهان برای دازاین امکان پذیر می شود. دازاین که موجودی پرتاب شده به جهان است رها شده در آن به سوی امکانات از پیش تعیین شده که خود سازنده آن است پیش می رود، میانه مرگ و درافتادگی در جهان، پذیرای مرگ می شود و سرنوشت او را به مرگ متصل می سازد. با اهتمام به این موضوع مرگ بهترین امکانی است که تحقق افق های آینده دازاین است به عبارتی دیگر دازاین گذشته خود را در خویش حاضر دیده و با وجود تحقق امکانات فعلی به سوی اهداف آینده خویش پیش می رود و به مرگ می رسد. دازاین در می یابد که بعد از مرگ صدایی به گوش نمی رسد و وقوع رخدادها و آمال زندگی به اتمام می رسد و ادامه زندگی از وی سلب می شود، درعین حال نهایت برخورداری از امکانات فعلی را درخود میسر می سازد. در نگاه هایدگر مواجهه با مرگ و مرگ آگاهی در ساحت زمان صورت بندی می شود. آینده ای که دازاین اهم توجه را به آن معطوف می دارد به بودن در حال و

^۱ عبارت «انسان می میرد و حیوان نمی میرد» در تلقی هایدگر حاکی از مرگ آگاهی دازاین است. دازاین می داند و آگاهانه خود را در مسیر مرگ به زیستن آری می گوید چرا که اندیشه به مرگ، تأکیدی بر اهمیت زیستن دازاین و ارتقا مکان های اوست.

گذشته ای بستگی دارد که اکنون در آن حاضر است. فهم هستی که نقش مقوم در هستی دازاین دارد در زمانمندی^۱ بنیاد پیدا می کند (هایدگر ۱۳۸۸. ص. ۵۲۶).

۳. در ساحت زمان، مرگ هویت می یابد

در اندیشه هایدگر درک پدیدارشناسانه ابژه ها به درک حضورشان در ساحت زمان بستگی دارد. زمانمندی است که ساختار ابژه ها را بر دازاین پدیدار می کند و مستلزم فهم هستی هستندگان می شود. درک هستی پدیدار به معنا و مفهومی است که دازاین می تواند تنها آن را از ابژه ها دریافت کند و به بودن خود در جهان پی ببرد به عنوان موجودی در جهان که نسبت پدیدارشناسانه با ابژه ها برقرار می کند. هر پدیداری که در حیطه فهم دازاین قرار می گیرد به تعبیر هایدگر تو دستی و قابل درک می شود حتی مرگ نیز به شیوه ای اگزیستانسیال زمانی که در حیطه فکری دازاین قرار گیرد، تودستی و قابل لمس می شود. دازاین با اندیشه به مرگ درچارچوب زمان به محدودیت خویش واقف شده و ظهور امکانات بالقوه را به فعلیت می رساند. آینده مند بودن دازاین حاکی از حضور گذشته ای پایان یافته و حال حاضر است که مدام در او تصور می شود، گذشته ای که جدا از او نیست و اکنونی که در آن محصور گشته است، اکنونی که وی را معطوف به آینده می سازد، معطوف به موجودات عالم که کلیتی یکپارچه را در او قوام می بخشد (جانسون ۱۳۸۸. ص. ۶۲). معطوف به آینده بودن به نوعی هستی روبه سوی مرگ را به دازاین یادآور می کند. دازاین به سمت مرگ شتابان می رود، به سوی آینده ای ناتمام و پرتشویش که فرصت بودنی ناتمام را دراختیارش می گذارد درحالی که گذشته ای خودساخته را پشت سر گذاشته است. انسان بودن یعنی معطوف به آینده بودن به سوی مرگ که هایدگر تعبیر مردن^۲ را از آن دریافت می کند. حضور مرگ در دازاین حاکی از محدود بودن امکانات او است و در ساحت زمان است که مرگ امکان حضور پیدا می کند. دازاین صاحب زمان است و زمانمندی است که هستی وی را در ارتباط با نیستی قرار می دهد. امکان وقوع مرگ به امکان زمانمندی^۳ دازاین مرتبط است، مرگی که نه در خارج از واقعیات که داخل در زندگی دازاین حضوری پنهان دارد (مالپاس ۱۳۸۴. ص. ۱۵۶).

^۱ Temporality

^۲ Sterben

^۳ Temporality

دازاین با بودن در زمان و حضور در میانه تولد و مرگ پیوسته در هستی خود به سوی مرگ رفته و حتی می میرد) هایدگر. ۱۳۸۸. ص. ۲۵۹). مرگ رویدادی نیست که دیر زمانی به وقوع پیوسته و یا اکنون ممکن الوقوع خواهد شد. به زعم هایدگر مرگ به صورت رخداد^۱ محتمل در هر لحظه درک می شود و چیزی نیست که انسان باید منتظر بماند بلکه نیستی پنهانی است که داخل در هستی حاضر است (مالپاس. ۱۳۸۴. ص. ۱۵۶).

۴. زبان، امکانی تازه در جهت مرگ آگاهی

مفهوم زبان^۲ نه به مثابه یک روال سنتی پژوهش در اندیشه هایدگر که بنیاد مفاهیم هستی شناختی اوست. به تعبیر هایدگر، انسان صاحب لوگوس یا زبان است به عبارتی انسان یا دازاین زبانمند است. دازاین نه تنها دارای زبان بوده که خود زبان است (راه بار. ۱۴۰۳. ص. ۳۷) و مفاهیم کاربردی اندیشه اش در چارچوب زبان ساختاری منسجم پیدا می کند. به باور هایدگر هستی به تنهایی نمی تواند آن چه هست را کاملاً عیان سازد، بلکه انسان با قرار گرفتن در عرصه حضور می تواند هستی را به فراخوان^۳ دعوت کند. در حقیقت نسبت میان هستی و انسان یا دازاین نسبتی زبانمند است. وی ویژگی های اگزیستانسیال دازاین را در زبان شکل می دهد و ارتباط هستی دازاین با جهان پیرامون را در ساحت زبان صورتبندی می کند. زبان خانه هستی است و آدمی در خانه اش سکنا دارد (Heidegger, 1977. p. 213) (Heidegger, 1993. p. 217). اقامت گاه دازاین و ظهور da ی دازاین تنها در آن امکان پذیر است^۴. هستی در ساحت زبان محدود پیدا می کند. در اندیشه هایدگر

¹ Event

² Language

³ Sending

^۴ « مفهوم زبان در تفکر اگزیستانسیالیستی هایدگر ساختاری هستی شناسانه می یابد. همان طور که ذکر شد، در تفاسیر یونان باستان و تأملات باقی مانده از هراکلیتوس، تعاریف متعددی از لوگوس همچون گفتار، نوشتار، لغت، فعل، زبان، خبر، آگاه کننده و غیره ارائه شده است. هایدگر سعی می کند با خوانش تأملات هراکلیتوس معنای پنهان مانده آن را آشکار نماید. به عقیده وی، معانی ذکر شده و تضادهای وارد شده به لحاظ مفهومی و اصطلاحی از واژه لوگوس معنای بنیادین آن را پنهان داشته است (هایدگر، ۱۹۶۲. ص. ۲۸-۲۱). وی در تفسیر واژه لوگوس به ریشه لغوی آن رجوع می کند. به باور هایدگر، یکی از ریشه های لغوی، که معنای بنیادی آن را نشان می دهد، سخن گفتن و به زبان آوردن است. لوگوس به معنای زبان و هر آن چیزی است که به زبان آورده می شود. به باور هایدگر، ظهور و آشکارگی وجه پنهان مانده شیء در هستی است. لوگوس در معنای سخن گفتن اجازه می دهد شیء ظهور کند. به دیگر سخن، لوگوس اجازه دیده شدن به شیء می دهد که در مورد آن سخن گفته می شود (همان: ۵۵). لوگوس شأن دلالت گری و اظهار کنندگی پدیده ها است. این تعبیر نه به این معنا است که لوگوس استقلال تام در آشکارگی اشیاء داشته است، بلکه لوگوس (زبان) خانه آدمی است و آدمی در خانه اش سکنا دارد (هایدگر، ۱۹۹۳: ۲۱۷). لوگوس آوای زبان و خانه وجود است. آدمی در لوگوس سکنا می یابد. لوگوس به معنای نطق و زبان است؛ آن چه در درون ما و با ما هم نوایی کرده و سخن می گوید.....» (راه بار. اصغری. صوفیانی. ۱۴۰۳: ۴۵)

مفهوم زبان به ساختار هستی و نیز به مرگ هویت و انسجام می بخشد. به همان نحو که برای هستی خانه ای چون زبان است، مرگ و نیستی هم در زبان تعین می یابد. رابطه ضروری میان هستی و مرگ به درک رابطه ذاتی میان دازاین و زبان مرتبط بوده و به تحقق دازاین می انجامد، به بیانی دیگر امکان بودن دازاین در جهان، برداشتی که از زندگی روزمره دارد به در مکان- زبان بودن وی تعلق دارد. زبان آگاهی رویکردی است که هایدگر فهم مفهوم مرگ را در آن واکاوی می کند. دازاین در زبان است که مرگ را می فهمد، زمان را درمی یابد و می داند که متعلق به جهان است و صاحب زندگی است، معنای از پیش تعیین شده ای از هستی که در ساحت زبان آگاهی دازاین دریافت می شود. دازاین با اقامت در زبان به وجه اگزیستانسیال و برون ایستایی خود می رسد (schalow & Denke, 2010, P.141-142). به باور هایدگر مرگ در زبان سکونت دارد، به همان نحو که فهم ما نسبت به خود و احساس بودن در جهان که مبتنی بر اصل قوام بخشی زبان عینیت می یابد. مرگ خاستگاه اگزیستانسیال تکوین زبان است و امکانی اصیل که دازاین هستی انضمامی خویش را در آن باز می یابد. به واسطه زبان، دازاین توان پاسخ گویی به چالش های انسان در مواجهه اش با زندگی و مرگ را درمی یابد (Oberst 2009, p.99). زبان مهمترین اصل تنیده شدن هستی دازاین با مرگ است. به باور هایدگر در ساحت زبان است که دازاین مرگ را تجربه می کند. برداشت انسان از زندگی و نوع نگرش او به جهان، توجه به وجه اگزیستانسیال هستی دازاین به آشکارترین وجه ممکن در ساختار زبان تعین می یابد.

در ارتباط با مفهوم زبان در اندیشه هایدگر رجوع کنید به :

-راه بار . ندا . اصغری . محمد . صوفیانی . محمود (۱۴۰۳) نشانه شناسی و هرمنوتیک در گادامر: نسبت زبان و جهان . رساله دکتری فلسفه (معاصر) ندا راه بار .

انتشارات دانشگاه تبریز . دی ماه ۱۴۰۳

نتیجه

تفسیر پدیدارشناسانه از هستی افق تازه ای را در ساحت فکری و فلسفی هایدگر گشوده است تا از طریق آن به چیستی و ماهیت هستی و به نحوه بودن دازاین در جهان معنای واقع بدهد. در اندیشه هایدگر هستی با درک مفهوم مرگ امکان پذیر می شود. به زعم هایدگر هستی دربرگیرنده لایه های مختلف زندگی دازاین است و مرگ نیز همچون امکانی اگزستانسیال در تمامی این لایه ها حاضر است. جریان پنهانی که در ساحت هستی ادغام شده و تنها دازاین در خود نگهدارنده دو امر به نظر متناقض است. مفهوم هستی و نیستی جریانی به ظاهر متناقض نهایتا در یک تز و آنتی تز کاربردی به سنتز زندگی مبدل می شوند. توجه هایدگر به مرگ نمی تواند صورت مطلقا منفی به خود گیرد. در حقیقت مرگ هم چون هستی امکان انضمامی زیستن دازاین است. دازاین با آگاهی از مرگ به تصاحب زندگی و تحقق امکانات فعلی خود می اندیشد. مرگی که شاکله بنیان آدمی است و در ساحت هستی است که به دیده تبیین درمی آید.

۱. ملاحظات اخلاقی

در این نوشتار هیچ نوع داده ای تحریف، کپی یا سرقت نشده و از هرگونه سوءرفتار پژوهشی اجتناب شده است.

۲. مشارکت نویسندگان

همه نویسندگان به طور برابر در مفهوم سازی مقاله و نگارش پیش نویس اولیه و نسخه های بعدی آن اعم از نسخه بازبینی شده، ویرایش شده و ... مشارکت داشته اند.

۳. بیانیه دسترسی به داده ها

هیچ داده ای در دسترس نیست

۴. تامین مالی

نوشتار حاضر هیچ نوع کمک های مالی از هیچ نوع نهاد تامین کننده مالی دریافت نکرده است.

۵. تضاد منافع

نویسندگان در نگارش مقاله هیچ نوع تعارض منافی ندارند

۶. اعلام استفاده از هوش مصنوعی در فرایند نگارش مقاله

نویسندگان مقاله حاضر در بخش ترجمه انگلیسی چکیده مبسوط از هوش مصنوعی liner استفاده کرده اند که بعد از ترجمه کاملاً مورد بازبینی نویسندگان قرار گرفته و مسئولیت بر عهده آن ها است.

منابع

- آگامبن. جورجو. زبان و مرگ در باب جایگاه منفیت. (۱۳۹۱) ترجمه: پویاایمانی. تهران. نشر مرکز.
- آلتبرد جانسون. پاتریشیا. راه مارتین هایدگر (۱۳۸۸) ترجمه: سیدمجید کمالی. تهران. انتشارات مهرنوشا
- احمدی. بابک. هایدگر و پرسش بنیادین (۱۳۸۱) تهران. نشر مرکز.
- احمدی. بابک. مدرنیته و اندیشه انتقادی (۱۳۷۳) تهران. نشر مرکز.
- بلاکهام. هرولد جان. ۶ متفکر انگریستان سیالست. (۱۳۹۱) ترجمه: محسن حکیمی. چ هشتم. تهران. نشر مرکز
- بل. دیوید. اندیشه های هوسرل (۱۳۷۶) ترجمه: دکتر فریدون فاطمی. تهران. نشر مرکز.
- راه بار. ندا (۱۴۰۳) نشانه شناسی و هرمنوتیک در گادامر: نسبت زبان و جهان. (استاد راهنما: محمد اصغری)
- رساله دکتری. دانشگاه تبریز. دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجه. دپارتمان فلسفه.
- کوروز. موریس. فلسفه هایدگر (۱۳۷۸) ترجمه: دکتر محمود نوالی. تهران. انتشارات حکمت.
- مالپاس، جف. سی سولومون، روبرت. مرگ و فلسفه، (۱۳۸۴) ترجمه ی گل بابا سعیدی، تهران. نشر آزاد مهر.
- مک کواری. جان (۱۳۹۶) مارتین هایدگر. ترجمه محمد سعید حنایی. تهران. هرمس
- هایدگر. مارتین. هستی و زمان. (۱۳۹۸) ترجمه عبدالکریم رشیدیان. چ هشتم. تهران نشر نی
- هایدگر. مارتین. هستی و زمان. (۱۳۸۸) ترجمه: سیاوش جمادی. چ سوم. تهران. انتشارات ققنوس
- هوسرل. ادموند. بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی (۱۳۸۸) ترجمه: غلام عباس جمالی. تهران انتشارات گام نو

- Adkins, Brent. (2007). *Death and Desire in Hegel, Heidegger and Deleuze*. Edinburgh university press ltd.

- Heidegger .Martin(1977) .*Basic writings*. Trans .David Farrellkrell .GreatBritain: The camelot press.
- Heidegger, Martin. (1993). Letter on humanism. In D. F. Krell (Ed.), *Basic writings* (pp. 213–266). HarperCollins
- Heidegger.Martin(1976) .*Sein und Zeit*. Vittorio Klostermann .Frankfurt AmMain .
- Oberst,Joachim .(2009) .*Heidegger on Language and Death: The intrinsic connection in Human Existence*.London.Newyork:Continuum.
- Pattison,George (2010). *Heidegger on death : Acritical Theological Essay* .usa : ASHGATE
- Ree .j (2007) *Heidegger.History and Truth in Being and Time* . A .MasoumBeigi .Trans .Tehran .Agah .In Persian .
- schalow .frank &Denke Alfred.(2010) .*Historical Dictionary of Heidegger Philosophy* - .united kingdom: scare crowpress Inc.

References

- Adkins,Brent.(2007).*Death and Desire in Hegel ,Heidegger and Deleuse*. Edinburgh university press ltd .
- Agamben, G. (2012). *Language and death: The place of negativity* (P. Imani, Trans.). Tehran: Markaz (In Persian)
- Ahmadi, B. (2002). *Heidegger and the fundamental question*. Tehran: Markaz . (In Persian)
- Ahmadi, B. (1994). *Modernity and critical thought*. Tehran: Markaz . (In Persian)
- Altenbernd Johnson, P. (2009). *The path of Martin Heidegger* (S. M. Kamali, Trans.). Tehran: Mehrniusha (In Persian)
- Blackham, H. J. (2012). *Six existentialist thinkers* (M. Hakimi, Trans.; 8th ed.). Tehran: Markaz . (In Persian)
- Bell, D. (1997). *The ideas of Husserl* (F. Fatemi, Trans.). Tehran: Markaz . (In Persian)
- Heidegger, M. (2009). *Being and time* (S. Jamadi, Trans.; 3rd ed.). Tehran: Qoqnoos . (In Persian)
- Heidegger, M. (2019). *Being and time* (A. Rashidian, Trans.; 8th ed.). Tehran: Ney . (In Persian)

- Husserl, E. (2009). *The crisis of European sciences and transcendental phenomenology* (G. A. Jamali, Trans.). Tehran: Gam-e Now . (In Persian)
- Heidegger .Martin(1977) .*Basic writings*. Trans .David Farrellkrell .GreatBritain: The camelot press
- Heidegger, Martin. (1993). Letter on humanism. In D. F. Krell (Ed.), *Basic writings* (pp. 213–266). HarperCollins
- Heidegger.Martin(1976) .*Sein und Zeit*. Vittorio Klostermann .Frankfurt AmMain
- Koroz, M. (2000). *The philosophy of Heidegger* (M. Navali, Trans.). Tehran: Hekmat (In Persian)
- Malpas, J., & Solomon, R. C. (Eds.). (2005). *Death and philosophy* (G. Baba Saeedi, Trans.). Tehran: Azadmehr . (In Persian)
- McQuarrie, J. (2017). *Martin Heidegger* (M. S. Hanaei, Trans.). Tehran: Hermes . (In Persian)
- Oberst,Joachim .(2009) .*Heidegger on Language and Death: The intrinsic connection in Human Existence*.London.Newyork:Continuum.
- Pattison,George (2010). *Heidegger on death : Acritical Theological Essay* .usa : ASHGATE
- Rahbar, N., Asghari, M., & Soufiani, M. (2024). *Semiotics and hermeneutics in Gadamer: The relation between language and world* [Doctoral dissertation in Contemporary Philosophy, University of Tabriz]. University of Tabriz Press. .(In Persian)
- Ree .j (2007) *Heidegger.History and Truth in Being and Time* . A .MasoumBeigi .Trans .Tehran .Agah .(In Persian)
- schalow .frank &Denke Alfred.(2010) .*Historical Dictionary of Heidegger Philosophy* .united kingdom: scare crowpress Inc.

Death as the Open Face of Being: An Analytical Examination of Heidegger's Theory of Being and Death

Abstract

Abstract

One of Heidegger's central questions in Being and Time, which constitutes a turning point in his philosophical reflections, concerns the nature of Being. In his critique of the Western philosophical tradition for its forgetfulness of Being, Heidegger seeks to elucidate the nature of Being through the existential structures of Dasein. Among the fundamental constituents of Dasein, which determine the horizon of its ontological possibilities, is death. Dasein encounters death not merely through the death of the Other, but as its ownmost possibility. It is in the presence of death and nothingness that Being becomes a renewed possibility for reflection. Heidegger's concern is not to conceive death merely as an event that culminates in biological cessation and the elimination of Dasein's possibilities; rather, the fundamental question is how death is already present within Dasein's Being. As Dasein continually projects itself toward the future and understands itself through projection, death is already present within its existence. The present study seeks to bring to light Heidegger's conception of death as a phenomenon already present in Dasein's existence and constitutive of its mode of Being. It argues that attending to nothingness and death is indispensable to an adequate understanding of Being and life.

Keywords: Heidegger; Existential-Ontological Structure of Death; Dasein; Life